

عدم مخالفت با کتاب و سنت ضامن صحت شرط و نفوذ آن در پرتو دیدگاه امام خمینی (س)

داود حسن پور^۱

چکیده: از اهم شروط نفوذ شرط و صحت آن، عدم مخالفت با کتاب و سنت است و این مهم به نحو موجه جزئی، حکم اجماعی و اتفاقی است که کسی از فقیهان در آن مناقشه‌ای ندارد. مستند این مطلب، نصوص عامه و خاصه‌ای است که دلالت بر اعتبار شرطی می‌کنند که موافق با کتاب باشد؛ یعنی مخالفتی با آن نداشته باشد. مراد از عدم مخالفت با کتاب، شامل سنت هم می‌شود؛ زیرا منظور از کتاب، مطلق حکم الله است چه در قرآن کریم باشد و چه در لسان سنت بیان شده باشد.

بنابراین اگر شرطی مخالفت با کتاب نداشت، نافذ و در صورت مخالفت، این شرط غیر نافذ است و در صورت شک در مخالفت و عدم مخالفت، شیخ انصاری قائل به اصل عدم مخالفت می‌شود؛ ولی بین محققین اختلافی وجود دارد که در بحث تمسک به عام در شبهات مصادیق این مطلب روشن خواهد شد اگرچه بزرگانگی چون امام خمینی در این مطلب به شیخ انصاری اشکال کرده و می‌گویند مجالی برای اصل عدم مخالفت نیست و در محل بحث، مجالی برای پیاده کردن اصل نخواهد بود. نمره این بحث در فروع متعددی قابل رؤیت است از جمله، اشتراط عدم خروج زوجه از وطنش، اشتراط ارث در عقد متعه، اشتراط ضمان در اجاره.

کلیدواژه‌ها: شرط، مخالف کتاب، اصل موضوعی، الزام، التزام، شروط باطل، شروط صحیح.

E-mail: hassanpoor.davood@gmail.com

۱. استادیار دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۱/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۱

پژوهشنامه متین / سال بیستم / شماره هشتاد / پاییز ۱۳۹۷ / صص ۶۸-۵۳

طرح مسئله

معاملات و عقود بر مبنای تعبد وضع نشده‌اند و از امور تأسیسی نیستند بلکه از امور امضایی‌اند؛ یعنی در بین مردم رایج بوده و شارع مقدس آن‌ها را امضا نموده است و چنانچه نوع خاصی از معاملات مورد رضای شارع مقدس نبود، آن معامله را منع کرده است. در شروط ضمن عقد نیز همین گونه است.

پس شروط ضمن عقد هم، مطلقاً واجب‌الوفا نیستند و قیود و حدودی دارند. این شروط گاهی راجع به کیفیت یا کمیت مورد معامله هستند که شرط صفت نامیده می‌شوند و گاهی شرط، شرط نتیجه است و آن اشتراط تحقق امری به صورت نتیجه در خارج است؛ که اگر حصول نتیجه مزبور متوقف بر تشریفات و اسباب خاص نباشد، به محض شرط کردن آن در ضمن عقد، نتیجه در خارج حاصل و محقق می‌شود و گاهی شرط فعل، اعم از فعل یا ترک که در حقیقت منظور از شرط ضمن عقد، به مفهوم واقعی و متداول، همین قسم سوم است. ولی باید توجه داشت شرایط سه گانه فوق در صورتی الزام آور است که فاسد نباشد؛ یعنی لزوم وفا به شرط مطلق نیست بلکه حدود و شرایطی برای ملزم بودنش هست.

پس شرط به اعتبار صحت و بطلان به دو گروه تقسیم می‌شود: شروط باطل و شروط صحیح. گاهی شروط باطل هستند؛ ولی مبطل عقد نیستند مانند شرطی که انجام آن غیرمقدور است و مانند شرطی که نفع و فایده‌ای در آن نباشد و همچنین شرطی که نامشروع باشد. گاهی شروط باطل و مبطل عقد هستند، مانند شروط خلاف مقتضای عقد، مثلاً مقتضای عقد بیع این است که به محض وقوع عقد، مشتری مالک مبیع و بائع مالک ثمن گردند، حال اگر در بیع شرط شود که مبیع به ملک مشتری در نیاید، این شرط خلاف مقتضای عقد بیع بوده و علاوه بر اینکه خود باطل است موجب بطلان بیع نیز می‌شود و نیز مانند شروط مجهولی که جهل به آن‌ها موجب جهل به عوضین می‌شود.

ولی شرط صحیح، شرطی است که دارای شرایطی همچون جایز بودن، مقدور بودن، غرض عقلایی داشتن، مجهول نبودن، مستلزم امر محال نبودن و منجز بودن است. شرطی که موضوع مقاله ماست شرط عدم مخالفت شرط با کتاب و سنت است. مثل اینکه آیا زن می‌تواند شرط کند که امر طلاق به دست او باشد در حالی که بر اساس «الطلاق بید من اخذ بالساق» در دست مرد است.

و یا اینکه شخص می‌تواند شرط کند که اجنبی از او ارث ببرد یا اینکه، کسانی که شرعاً از او ارث می‌برند، محروم از ارث باشند؟

در این مقاله به ادله این شرط مهم می‌پردازیم و دلایل بطلان شروط مخالف کتاب و سنت را بررسی کرده و خواهیم گفت: منظور از کتاب در این شرط چیست؟ آیا موافقت، شرط است یا عدم مخالفت؟ و در آخر، قاعده و اصل در موارد مشکوک چیست؟

معنای شرط

با مرور بر کتب لغت، نحو، فقه، اصول، منطق و فلسفه، تعاریف مختلفی برای شرط می‌بینیم و هر کدام تعریفی را بیان کرده‌اند.

معنای لغوی:

شرط الزام کردن به چیزی و ملتزم شدن به آن را در بیع و امثال آن گویند (فیروزآبادی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۶۸؛ ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۲: ۲۹۸؛ منتصر ۱۳۸۰ ج ۱: ۴۸۱؛ فراهیدی بی‌تاج ج ۶: ۲۴۳).
شرط به معنای مصدری، یعنی الزام و اجبار به چیزی. التزام و پایبندی... چیزی را شرط کرد، یعنی آن را بست (معلوف ۱۳۸۶: ۳۸۲). شرط در لغت به معنای علامت است (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ۲۵۸).

معنای اصطلاحی در اصول:

علمای اصول متعرض تعریف شرط و حدود و مفهوم آن به‌طور مستقل نشده‌اند؛ ولی می‌توان در بحث‌های واجب مشروط و مفهوم شرط، تعریف‌هایی را که مناسب بحث است پیدا کنیم:
آخوند خراسانی در *کفایه* در مفهوم جمله شرطیه می‌گوید: آیا در جمله شرطیه می‌توان نتیجه را منتفی دانست، وقتی شرط آن منتفی باشد همانطوری که در جمله شرطیه با سقوط شرط، سقوط نتیجه حتمی است؟^۱ (آخوند خراسانی بی‌تاج ج ۱: ۳۰۲).
ایشان همچنین در تعریف مطلق و مشروط می‌گوید: ظاهراً اصولیین برای مطلق و مقید تعریف جدیدی جعل نکرده‌اند و همان معنای عرفی آن‌ها منظور است^۲ (آخوند خراسانی بی‌تاج ج ۱: ۱۵۱).
مظفر گوید: اگر واجبی و جوبش خارج از مأموره باشد از دو حالت خارج نیست یا جوب آن متوقف بر شیئی است، مانند حج که جوب آن متوقف بر استطاعت است که به آن واجب مشروط می‌گویند یا جوب واجب متوقف بر حصول آن شیء خارجی نباشد، مانند طی طریق

۱. «الجملة الشرطية هل تدل على الانتفاء عند الانتفاء كما تدل على الثبوت عند الثبوت بلا كلام أم لا؟».

۲. «والظاهر انه ليس لهم -للاصولیین- اصطلاح جدید فی لفظ المطلق والمشروط، بل یطلق کل منهما له من معناه العرفی».

و قطع مسافت نسبت به حج^۱ (مظفر بی تا ج ۱: ۸۷).

همچنین در تعریف جمله شرطیه می‌گوید: متبادر از جمله شرطیه، جمله‌ای است که وقتی شرط بیاید لابد از جزاست که همان تعلیقی است که در جملات شرطیه معنا می‌شود^۲ (مظفر بی تا ج ۱: ۳۱۳).

و در توضیح می‌گوید: شرط آن چیزی است که در صورت فقدان آن، آن شیء معدوم می‌شود.^۳ به تعبیر دیگر، شرط شیء چیزی است که چیز دیگر بر آن متوقف باشد.^۴ البته توقف شیء بر شرط چند حالت دارد. گاه وجود شیء متوقف بر چیزی است، مانند توقف معلول بر اجزای علت، گاه وجود امر متوقف بر چیز دیگر است، مثل وجوب حج بر استطاعت. شهید صدر در مفهوم جمله شرطیه می‌گوید شکی نیست که جزا مربوط به شرط است^۵ (صدر ۱۴۱۸ ج ۲: ۱۳۹)؛ بنابراین در علم اصول، آنچه از عدم آن، عدم چیزی دیگر لازم می‌آید، اعم از اینکه از وجود آن وجود دیگری لازم بیاید یا خیر را شرط آن چیز می‌نامند.

معنای اصطلاحی در فقه:

ظاهراً قبل از شیخ انصاری کسی مستقلاً متعرض بحث شرط نشده است؛ ایشان بحث مستقلی را به‌عنوان شرط، به مکاسب ملحق کرده است و معتقدند برای شرط دو معنای عرفی و دو معنای اصطلاحی وجود دارد.

دو معنای عرفی:

۱. معنای حدیثی: الزام و التزام به چیزی و هر دو به یک معناست و از نظر اضافه، مختلف هستند یکی به شارط و دیگری به مشروط‌علیه، برمی‌گردد. نسبت به شارط الزام و نسبت به مشروط‌علیه التزام است. این دو از نظر نسبت صدوریه و وقوعیه مختلف هستند یکی الزام و

۱. «ان الواجب اذا قیس وجوبه الی شیء آخر، خارج عن الواجب فهو لا یخرج من احد نحوین: الأول: ان یکون متوقفاً وجوبه علی ذلك الشیء و هو - ای الشیء - مأخوذاً فی وجوب الواجب علی نحو الشرطیه، کوجوب الحج بالقیاس الی الاستطاعته و هذا هو المسمى (بالواجب المشروط)، لاشتراط وجوبه بحصول ذلك الشیء الخارج. الثاني: ان یکون وجوب الواجب غیر متوقف علی حصول ذلك الشیء الآخر کالحج بالقیاس الی قطع المسافة».

۲. «ان المتبادر منها - الجملة الشرطیه - لابدیة الجزاء عند فرض حصول الشرط، فان هذا هو معنی التعلیق الذی هو مفاد الجملة الشرطیه التي لامفاد لها غیره».

۳. «الشرط ما یلزم من عدمه عدم الشیء».

۴. «الشرط ما یتوقف علیه الشیء».

۵. «و لاشک فی دلالتها علی ربط الجزاء بالشرط».

دیگری التزام است و به این معنی اشتقاق صحیح است. پس می‌شود گفت شرط و مشروط و شرط؛ و به این معنا شرط مصدر شرط است و گاهی از شرط، مشروط اراده می‌شود یعنی مصدر، به معنای مفعول مانند خلق به معنای مخلوق؛ و شرط به این معنی، اختصاص به التزام در ضمن عقد نیست بلکه عمومیت دارد و التزام ابتدایی را هم شامل می‌شود، مانند فرمایش پیامبر اکرم (ص) در قضیه بریره: همانا تدبیر خداوند و حکم او سزاوارتر است برای بندگان^۶ (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۲۳: ۶۴ باب ۳۷ ح ۱ و ۲) که منظور از شرط در اینجا حکم خداست.

یا قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام: در مورد کسی که شرط کرد زن دیگری را به ازدواج خویش درنیورد که منظور از شرط در اینجا نذر و عهد است. «شرط الله قبل شرطکم» (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۲۱: ۲۷۷ باب ۲ ح ۶) و قول امام علیه‌السلام: خیار حیوان چگونه است؟ فرمودند: سه روز برای مشتری حق خیار است^۷ (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۸: ۱۱) و شرط در اینجا به معنای خیار است و موارد دیگری که در آنها شرط، التزام ابتدایی است.

اما تعریف قاموس در اختصاص شرط بالالتزام در ضمن عقد است چون او می‌گوید: انه الزام الشيء و التزامه فی البیع و غیره: شرط عبارت است از الزام کردن چیزی و ملتزم شدن به آن در عقد خرید و فروش و همانند آن؛ بنابراین استعمال شرط در التزام ابتدایی حقیقی نخواهد بود (فیروزآبادی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۶۸).

۲. اسم جامد: آن چیزی که وجود شیء دیگری متوقف بر وجودش است و لازمه آن این است که در صورت عدم این شرط مشروط هم معدوم خواهد بود به این معنی شرط جامع بین شرط و سبب در اصطلاح خواهد بود پس شرط در این معنا از جوامد است و غیرقابل اشتقاق. پس باید شارط و مشروط را تأویل کنیم:

شارط کسی است که شرط را ایجاد می‌کند و مشروط به معنای ما جعل له الشرط پس گفته می‌شود طهارت شرط صلات است. پس شارط، الله است چون شرط را او جعل کرده و ملازمه بین طهارت و صلات را او جعل کرده به گونه‌ای که در صورت عدم طهارت صلاتی نخواهد بود - و مشروط هم طهارت نیست بلکه صلات است.

معانی اصطلاحی:

۱. اصطلاحی که نحویان از اطلاق لفظ شرط دارند، مانند «إذا طلعت الشمس، فالنهار موجود» که جمله اول را شرط و جمله دوم را جزا می‌نامند این اصطلاح نحویان است.

۶. «إِنَّ قِضَاءَ اللَّهِ أَحَقُّ وَ شَرْطُهُ أَوْثَقُ وَ الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ».

۷. «ما الشرط فی الحيوان؟ قال ثلاثة ایام للمشتري».

۲. اصطلاح اهل معقول که اطلاق می‌کنند شرط را بر خصوص «ما یلزم من عدمه العدم، مقیداً بان لایلزم من وجوده الوجود»: شرط امری است که در ایجاد شیء دیگر تأثیری داشته باشد، به طوری که از وجودش وجود آن شیء لازم نیاید ولی از عدمش، عدم آن لازم آید. شرط در اصطلاح اهل معقول در این معنی استعمال می‌شود.

محقق ایروانی در تعلیقه‌اش بر مکاسب می‌گوید: در عرف شرط فقط یک معنی دارد و آن مقید کردن امر دیگری است و این تقید یا واقعی است یا به جعل جاعل است^۱ (ایروانی ۱۴۰۴: ۶۱). نظر محقق اصفهانی: شرطیت گاهی به جعل تشریحی است؛ مانند جعل شرط در معاملات که با ارتباط عمل یا نتیجه به معامله حاصل می‌شود یا در غیر معاملات است، مانند شرط طهارت که برای صلات جعل می‌شود و گاهی مجعول به جعل تشریحی نیست، مانند شرطیت وضع و محاذات برای احراق آتش که به آن شرط تکوینی می‌گویند (غروی اصفهانی بی تا: ۱۵۸). نظر محقق خوبی: شرط نوعی ارتباط بین شرط و مشروط است که گاهی به معنای تعلیق نفس منشأ و عقد بر التزام مشروط علیه به شیئی است، به حیثی که اگر ملتزم به شرط نشود عقد محقق نمی‌شود؛ و گاهی به معنای تعلیق التزام به عقد و وفای به آن بر وجود فعل یا وصفی در خارج است به طوری که اصل عقد مطلق است و نه معلق؛ ولی التزام و وفای به آن معلق است پس شرط در ضمن عقود، در تمام موارد به یک معناست و آن ربط احد الامرین بالآخر و معلق بودن است. ولی این ربط و تعلیق به دو صورت و در دو حالت متصور است. گاهی شرط به معنای ربط اصل معامله بر التزام مشتری به شیء است و گاهی به معنای ربط التزام معامله بر وجود فعل یا وصفی در خارج است و نتیجهٔ حالت اول جواز الزام مشروط علیه بر اتیان شرط و نتیجهٔ حالت دوم خیار در صورت عدم تحقق وصف یا فعل در خارج است (خوبی ۱۴۰۹ ج ۳۱: ۴۰).

نظر امام خمینی: از کلمات علمای لغت ظاهر می‌شود که الزام و التزام یا مطلق است و یا در بیع و مانند آن است؛ و شرط در عرف دو معنا دارد: ۱. الزام و التزام در ضمن معاملات؛ ۲. تعلیق شیئی بر شیء دیگر و این تعلیق گاهی تشریحی و جعلی است و گاهی تکوینی و خارجی است^۲ (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۳۴).

ارتباط بین الزام و التزام و عقدی که شامل این الزام و التزام است فقط حیثیت ظرفیه دارد؛ یعنی بیع فقط ظرف و وعائی برای الزام و التزام است و هر کدام از الزام و التزام مستقل از یکدیگر

۱. «لیس للشرط الا معنی واحد و هو تقید امر بآخر، غایة الامر ان هذا التقیید قد یکون واقعياً خارجاً عن حدود الجعل والاعتبار و قد یکون جعلیاً خاضعاً لاعتبار الجاعل».

۲. «كما أن له معنی آخر فی العرف، و هو ما علق علیه شیء تشریحاً و جعلاً، أو تکویناً و خارجاً».

هستند در تمام حیثیات، به طوری که عقد فقط ظرف برای الزام و التزام است. شرط عبارت است از قرار مستقل در ظرف خودش؛ ولی برای تحققش باید در ضمن عقد قرار بگیرد بدون هیچ قیدی^۱ (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۵: ۳۰۷).

جمع بندی: با توجه به بیان اقوال و آرای فقیهان نسبت به معنای شرط، عمده اقوال و آرای بزرگان که مورد نقض و ابرام است، این دو قول است: شرط یعنی ۱. الزام و التزام در عقد دیگری مثل بیع و غیره؛ ۲. شرط یعنی ربط. شرط در ضمن عقود در تمام موارد به یک معناست و آن معنای ربط است؛ ولی گاهی شرط به معنای ربط اصل معامله بر التزام مشتری به چیزی است. گاهی به معنای ربط التزام به معامله بر وجود فعل یا وصفی در خارج؛ ولی اصل معامله معلق بر این شرط نیست و گاهی شرط موجب هر دو امر است؛ یعنی تعلیق اصل معامله به التزام مشتری و تعلیق التزام مشتری بر وجود وصف یا فعل در خارج و در صورت اول الزام مشتری بر اتیان شرط جایز است و نتیجه امر دوم، داشتن خيار در صورت عدم تحقق وصف و فعل در خارج است.

بنابراین شرط در تمام موارد به یک معناست و آن معنا ربط است^۲ (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۵: ۲۴۹)؛ ولی در کیفیت ارتباط و مصادیق آن به اختلاف موارد متفاوت خواهد بود و در اینجا امام می گوید: از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که همه مفاهیم لغوی و عرفی شرط را می توان در دو معنا خلاصه کرد؛ یا معنای جامد است که در اینجا شرط یعنی ما یلزم من عدمه العدم و یا معنای حدیثی اشتقاقی است که برای اثباتش بسیاری از محققین به زحمت افتاده اند (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۳۴). اما برگشت معنای شرط به یک مفهوم جامع، مورد تردید بعضی از فقیهان از جمله امام قرار گرفته؛ زیرا به نظر آنان در شرط به معنای الزام و التزام در ضمن عقد، تعلیق و اناطه ای وجود ندارد بلکه، عقد، ظرف و شرط، مظروف آن است و تعلیقی ایجاد نمی شود و در صورت تخلف از شرط، خدشه ای بر صحت عقد وارد نمی آید، بلکه مشروط له فقط خيار فسخ پیدا می کند^۳ (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۳۵).

۱. «أَنَّ الشَّرْطَ عِبْرَةٌ عَنِ قَرَارِ مُسْتَقَلٍّ فِي قَرَارِيَّتِهِ، مُقَابِلَ قَرَارِ الْبَيْعِ، لَكِنْ يُعْتَبَرُ فِي تَحَقُّقِ عُنْوَانِهِ وَتَحَقُّقِهِ أَنْ يَقَعَ فِي ضَمَنِ الْعَقْدِ؛ مِنْ غَيْرِ تَقْيِيدٍ مُطْلَقًا».

۲. «فَالشَّرْطُ مَعْنَى وَحْدَانِيٍّ؛ هُوَ الْإِلْتِمَازُ فِي ضَمَنِ الْبَيْعِ وَنَحْوِهِ».

۳. «ضَرُورَةٌ أَنَّ الْمَجْعُولَ فِي ضَمَنِ الْمَعَامَلَةِ فِي الْعَرَفِ وَاللُّغَةِ لَيْسَتْ الْمَعَامَلَةُ مُعَلِّقَةٌ عَلَيْهِ، لِعَدَمِ تَوَقُّفِ وَجُودِهَا عَلَى وَجُودِهِ، فَهِيَ مَعْنَى تَنْجِيزِيٍّ، يَشْتَرَطُ فِي ضَمْنِهَا شَيْءٌ عَلَى أَحَدِ الْمُتَعَامِلِينَ مَثَلًا، فَلَا يَكُونُ قَرَارُهُمَا مُعَلِّقًا، بَلْ مِنْ قِبَلِ قَرَارِ فِي قَرَارٍ، وَإِنْ كَانَ حَكْمُهُ الْعَقْلَانِيُّ ثُبُوتِ الْخِيَارِ لِلْمَشْرُوطِ لَهُ لَوْ لَمْ يَعْمَلِ الْمَشْرُوطُ عَلَيْهِ بِالشَّرْطِ».

ادله نفوذ و صحت شرط:

یکی از مهم‌ترین شروط نفوذ شرط و صحت آن، عدم مخالفت شرط با کتاب و سنت است که به نحو موجه جزئی، حکم اجماعی و اتفاقی است و دلیل آن هم نصوص عامه و خاصه است که این روایات به چند گروه تقسیم می‌شوند:

الف) روایاتی که دلالت بر لزوم موافق بودن شرط با کتاب دارند:

۱. صحیحہ عبد اللہ بن سنان عن ابی عبد اللہ علیہ السلام: «عبد اللہ بن سنان گفت: شنیده‌ام امام صادق (ع) می‌فرمود: کسی که امر مخالف با کتاب خدا را شرط کند، نه برای شرط کننده نافذ است و نه علیه مشروط علیه. المسلمون عند شروطهم مربوط به شروطی است که موافق کتاب خدا باشد»^۱ (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۱۸: ۱۶).

۲. قال فی حدیث ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: کسی که برای زن شرطی کند که برخلاف کتاب خدا باشد، این برای هیچ‌یک مجوزی ندارد^۲ (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۲۲: ۳۵).

۳. صحیحہ حلبی عن ابی عبد اللہ علیہ السلام: و آنچه در قضیه بریره هنگامی که شرط کردند آزاد کردنش را و اینکه ولاء او برای موالی او باشد؛ فقال صلی الله علیه و آله: «ما بال اقوام یشرطون شروطاً لیست فی کتاب الله، ما کان شرطاً لیس فی کتاب الله فهو باطل و ان کان ماء شرط، کتاب الله احق و شرط الله اوثق»؛ چه شده است اقوام را که شروطی را بین خود قرار می‌دهند که در کتاب خدا نیست؟ هر کس شرطی قرار دهد که در کتاب خدا نباشد مردود است، فقط شروط مطابق با کتاب خدا قابل التزام است (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۲۲: ۳۵).

ب) روایاتی که بر لزوم عدم مخالفت با کتاب دلالت دارند:

۱. صحیحہ عبد اللہ بن سنان عن ابی عبد اللہ علیہ السلام: مسلمانان باید نسبت به شروط خود متعهد باشند مگر شروطی که مخالف با کتاب خداوند باشد که در این صورت جایز نیست^۳ (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۱۸: ۱۶).

۱. «قال: سمعته يقول: من اشترط شرطاً مخالفاً لکتاب الله فلا یجوز له و لا یجوز علی الذی اشترط علیه، والمسلمون عند شروطهم مِمَّا وافق کتاب الله عزوجل».

۲. «مَنْ شرط لإمراته شرطاً سوى کتاب الله عزوجل لم یجز ذلك علیها و لاله».

۳. «المسلمون عند شروطهم، إلا کل شرط خالف کتاب الله عزوجل فلا یجوز».

۲. صحیح‌ه حلبی عنه علیه السلام: اگر شرطی مخالف کتاب خداوند باشد، آن شرط مردود است^۱ (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۱۸: ۱۷).
۳. از امام صادق سؤال کردم: درباره کنیزان شرط می‌شود که فروخته، ارث برده و بخشیده نشوند امام علیه السلام فرمود: آن شرط در غیر ارث صحیح است آنها به ارث برده می‌شوند و هر شرطی که مخالف کتاب خداست مردود است^۲ (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۱۸: ۲۶۷).

ج) روایاتی که بر لزوم عدم مخالفت با سنت دلالت دارند:

۱. محمد بن قیس از امام باقر^(ع) نقل می‌کند: امام باقر^(ع) درباره کسی که با زنی ازدواج کرده بود و زن شرط کرده که اختیار جماع و طلاق در دست او باشد، چنین قضاوت کرد، مهر و صداق بر عهده مرد است و اختیار جماع و طلاق نیز در دست وی می‌باشد و این سنت است^۳ (فیض‌کاشانی ۱۳۸۰ ج ۱۲: ۸۰).
۲. مرسله هارون بن مسلم عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه‌السلام: از حضرت سؤال کردم از مردی که امر طلاق را به زنی سپرد، فرمودند: این شرط مخالف سنت است و نکاح جایز نیست^۴ (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۲۲: ۹۳).
۳. مرسله ابن بکیر عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه‌السلام: مردی با زنی ازدواج کرده است و زن شرط کرده امر جماع و طلاق به او سپرده شود حضرت فرمودند: این شرط مخالف سنت است و باید امر جماع و طلاق به عهده مرد باشد و این سنت است^۵ (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۲۲: ۹۸).

د) روایتی که بر لزوم عدم مخالفت با کتاب و سنت با هم دلالت دارد.

مرسله ابن زهره فی الغنیه: شروط بین مسلمانان تا وقتی که مخالف با کتاب و سنت نباشد قابل

۱. «و ان كان شرطاً يخالف كتاب الله عزوجل فهو ردُّ الى كتاب الله عزوجل».

۲. «عن ابن سنان قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن الشرط في الاماء لاتباع و لا توهب، قال: يجوز ذلك غيرالميراث، فانها تورث لان كل شرط يخالف الكتاب باطل».

۳. «صحیح‌ه محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه‌السلام قال: قضی علی علیه‌السلام فی رجل تزوج امرأة و اصدقها و اشترطت ان يبدها الجماع و الطلاق، قال: خالفت السنه و ولی الحق من لیس اهله، قال: قضی علی علیه‌السلام ان علی الرجل التفقه و يبده الجماع و الطلاق و ذلك السنه».

۴. «قال: قلت له: ما تقول فی رجل جعل امرأته يبدها؟ قال: فقال لی: ولی الامر من لیس اهله، وخالف السنه و لم یجز النکاح».

۵. «فی امرأة نکحها رجل فاصدقته المرأة و شرطت علیه أن يبدها الجماع و الطلاق، فقال: خالفت السنه و ولی الحق من لیس اهله و قضی أن علی الرجل الصداق و أن يبده الجماع و الطلاق و تلک السنه».

التزام خواهد بود^۱ (ابن زهره بی تا: ۵۲۴).

(و) روایاتی که دلالت بر اعتبار عدم استلزام شروط نسبت به تحلیل حرام یا تحریم حلال دارند:

کسی که شرطی را با زن خود می‌پذیرد باید به آن پایبند باشد؛ زیرا مسلمانان به شروط خود پایبندند مگر شرطی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند^۲ (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۸: ۱۷). آیا ملاک موافق بودن شرط با کتاب، به معنای وجود مضمون آن در کتاب است یا عدم مخالفت با کتاب کافی است؟

نظر شیخ انصاری و بسیاری از متأخرین: بعید نیست منظور از موافقت با کتاب، عدم مخالفت با آن باشد و تا وقتی با کتاب، بالخصوص مخالفتی نداشته باشد عموم «المؤمنون عند شروطهم» آن را شامل می‌شود؛ بنابراین خیاطت لباس به عنوان مثال موافق با کتاب است (ایروانی ۱۴۰۴: ۲۷۷). تفاوت این دو ملاک - موافقت و یا عدم مخالفت - وقتی ظاهر می‌شود که ما منظور از کتاب را بر خصوص قرآن کریم حمل کنیم همان طوری که در اخبار آحاد این طور است که در حجیت این روایات، ملاک را مخالفت با قرآن می‌دانند و می‌گویند مخالف کتاب یضرب علی الجدار و بعضی از این روایات دلالت بر طرح و رد هر آن چیزی دارند که لم یوافق الكتاب؛ زیرا مراد از کتاب در اخبار آحاد، خصوص قرآن کریم است و خصوص الفاظ آن، و گرنه از جای دیگری نمی‌توان حکم الله واقعی را دریافت کرد تا ملاک در مخالفت اخبار با قرآن و موافقت با آن باشد؛ اما در مقام و موضوع مورد بحث ما، منظور از کتاب مطلق، احکام الله است؛ بنابراین فرقی بین عنوان مخالفت با کتاب و یا عنوان عدم موافقت نیست، هر شرطی که در مطلق احکام الله یافت نشود، یعنی موافق نباشد پس ناگزیر مخالف احکام خداوند است پس فرقی نمی‌کند که ملاک عدم مخالفت باشد یا نبود موافقت با احکام الله تعالی (فراهیدی بی تا ج ۴۰: ۳۰).

نظر امام خمینی:

مقتضای اخباری که دلالت بر بطلان شرط مخالف کتاب می‌کنند، مخالفت با کتاب مانع از صحت شرط است و بطلان، به خاطر مزاحمت با کتاب است نه به خاطر اعتبار عدم مخالفت شرط با کتاب و مؤکد آن این است که: در صحیح محمد بن قیس می‌گوید: «ان شرط الله قبل

۱. «الشرط جایز بین المسلمین ما لم یمنع منه کتاب او سنّه».

۲. «موتقه اسحاق بن عمار عن جعفر عن ابیه علیهما السلام: ان علی بن ابیطالب علیه السلام کان یقول: من شرط لا مراته شرطاً فلیف لهابه، فان المسلمین عند شروطهم، الا شرطاً حرم حلالاً او احل حراماً».

شرطکم» (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۲۱: ۲۹۷) و یا روایات **دعائم الاسلام**: «شرط الله آكد» (مغربی ۱۳۸۵ ج ۲: ۲۴۷) و یا روایات «قضاء الله أحق شرطه أوثق» (بیهقی ۱۴۱۴ ج ۱۰: ۲۵۹) و دلیلی بر اشتراط صحت شرط، به عدم مخالفت با کتاب وجود ندارد.

بنابراین دوران امر بر حسب واقع بین شرطیت موافقت با کتاب و یا مانعیت مخالفت با کتاب است و جمع این دو معقول نیست چون با اشتراط موافقت، بطلان به فقدان شرط استناد می شود نه به وجود مانع. علاوه بر اینکه بعد از جعل این شرط، جعل مانعیت لغو خواهد بود و تحقیق این است که ظهور ادله در مانعیت مخالفت با کتاب اقوی است^۱ (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۵: ۲۴۴).
با توجه به ادله و نقل اقوال فقیهان می توان نتیجه گرفت: با ملاحظه مجموعه نصوص وارده، ملاک در نفوذ شرط، عدم مخالفت با کتاب است همان طوری که مشهور از بزرگان ابراز کردند، نه لزوم موافقت با کتاب.

آیا ملاک در نفوذ شرط، فقط عدم مخالفت با کتاب است و یا مخالفت با سنت را هم شامل می شود به حیثی که مخالفت با سنت مانند مخالفت با کتاب باشد؟
بعد از روشن شدن این نکته که ملاک در نفوذ شرط، عدم مخالفت با کتاب است که نصوص دلالت بر آن داشت، نوبت به این سؤال می رسد که آیا در نفوذ شرط، ملاک، عدم مخالفت با سنت را هم شامل می شود؟

در ابتدا باید گفت اگر شرط مخالف با سنت را نافذ بدانیم لازمهاش الغاء بسیاری از احکام شرعی و تغییر در آنهاست و همچنین می دانیم که لفظ سنت در بعضی نصوص مانند صحیحہ محمد بن قیس و مرسله هارون بن مسلم و ابن بکیر ذکر شده است و همچنین در مرسله **الغنیہ** جمع بین کتاب و سنت آمده است. این دو وجه عمده می تواند ملاک نفوذ شرط را اعم از مخالفت کتاب و سنت قرار دهد.

اما محقق خویی می گوید: ظاهر مخالفت با کتاب یعنی مخالفت با قرآن است؛ اما این ظهور در خصوص قرآن بدوی است و ما باید از این ظهور بدوی، رفع ید کنیم چون خصوصیت خاصی را در مخالفت با قرآن احتمال نمی دهیم مگر از این جهت که آن را مخالف با حکم الله تعالی بدانیم، یعنی علت عدم نفوذ شرط، مخالف با کتاب به خاطر مخالفت با حکم الله است و این حکم الله چه در قرآن باشد و چه در سنت فرقی ندارد. پس مراد از کتاب الله مطلق ما کتبه الله من احکامه و قوانینه است

۱. «و حينئذٍ يدور الأمر بحسب الواقع، بين شرطية موافقة الكتاب، أو مانعية مخالفته، و لا يعقل الجمع بينهما؛ لأنه مع اشتراط الموافقة، يستند البطلان إلى فقد الشرط، لا وجود المانع، مع أن جعل المانعية لغو بعد جعل الشرط المذكور. لتحقيق: أن ظهور الأدلة في مانعية المخالفة أقوى.»

همان طور که این معنی از اطلاق کتاب در عرف به دست می آید و نیز در آیه قرآن: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۱۸۳). پس مراد از کتاب مطلق ما کتبه الله است. بلکه اگر ما بودیم و روایاتی که دلالت داشتند شرط مخالف کتاب نافذ نیست از خود آن روایات استفاده می کردیم که شرط مخالف با سنت هم نافذ نیست چون فرقی نمی کند شرط مخالف با کتاب، مخالفت بالخصوص با کتاب داشته باشد یا مخالفت بالعموم. در حالی که خداوند می گوید: «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا» (حشر: ۷) بنابراین اگر امر یا نهی پیامبر اکرم (ص) در موردی ثابت شد و شرط مخالف با امر یا نهی او بود باید طرح شود چون قبول آن شرط طرح قول پیامبر (ص) و نافرمانی از پیامبر (ص) حساب می شود پس مراد از مخالفت کتاب، مخالفت با مطلق احکام الله است همان طور که روایات به آن اشاره دارند (خوبی ۱۴۱۸ ج ۴۰: ۳۰).

نظر امام خمینی: ما از روایات وارده در مخالفت با کتاب الغاء خصوصیت می کنیم به این بیان که: قرآن کریم جهات مختلفی دارد از جمله کلام خداوند متعال است، فرستاده جبرئیل است، اعجاز پیامبر است، کتاب مسلمانان است و ایمان به آن واجب است و اینکه این کتاب مشتمل بر احکام الله تعالی است؛ و تمام این خصوصیات غیر از آخرین صفت، بنا بر نظر عرف دخالته در بطلان اشتراط ندارد، پس تمام موضوع در این روایات، مخالفت با حکم الله تعالی است؛ بنابراین میزان و ملاک، مخالفت با حکم الله است و خصوصیت قرآن بودن دخالته ندارد. پس حکم، عام و شامل مخالفت با سنت هم می شود؛ و مراد از کتاب در این روایات «کل ما کتب الله علی عباده» است اگرچه به صورت وحی بر قلب شریف پیامبر و یا به صورت الهام باشد پس منظور کتاب تشریحی در مقابل کتاب تکوینی است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۵: ۲۳۸-۲۳۷).
جمع بندی: مجموع این قرائن و صحیحه محمد بن قیس نشان می دهد که ملاک نفوذ شرط، فقط عدم مخالفت با کتاب عزیز نیست و شامل مخالفت با سنت هم می شود. پس مراد از کتاب الله مطلق ما کتب الله علی العباد است اگرچه به بیان و لسان پیامبر اکرم (ص) باشد.

شرط مخالف با کتاب و سنت:

شرط مخالف با کتاب بر سه قسم است:

۱. از قبیل افعال تکوینی باشد، مانند اشتراط شرب خمر یا کذب یا قتل و سایر افعال حرام؛
۲. از قبیل اعتبارات نفسانیه باشد، مانند اشتراط زوجیت و ملکیت و ثبوت ارث برای غیر وراث و نظیر اینها؛
۳. از قبیل احکام شرعیه باشد؛ مانند اشتراط حرامی که حلال باشد و یا واجبی که جایز باشد.

و این حالت سوم از قبیل اشتراط فعل غیر است چون مربوط به فعل شارع است و خارج از قدرت مشروط علیه است. پس تعلیق اصل عقد بر التزام به این شرط، معنا ندارد. در روایت صحیح از امام صادق (ع): کسی که شرط مخالف با کتاب کند این شرط نه برای خودش و نه برای دیگری جایز نیست^۱ (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۲۱: ۲۸۹) در صحیح دیگری: هر شرطی که مخالف کتاب خدا باشد مردود است^۲ (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۸: ۲۶۷) و در صحیح سوم: کسی که شرط مخالف با کتاب خدا کند، قابل التزام نیست و مسلمان‌ها نسبت به شروط بین خود متعهد هستند مگر شرط مخالف با کتاب^۳ (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۸: ۱۶).

اما شرط، گاهی به ترک امر مباحی یا انجام آن تعلق می‌گیرد پرواضح است این شرط، شرط مخالف با کتاب نیست چون دلیلی نداریم بر حرمت التزام به ترک مباح یا انجام آن، می‌توان گفت غالب موارد اشتراط از همین قسم هستند.

و گاهی فعل حرامی و یا ترک واجبی شرط می‌شود در این صورت این شرط، مخالف با کتاب خواهد بود و حکم به بطلان این شرط می‌شود و باید توجه داشت مراد از مخالف با کتاب، یعنی قبل از اشتراط هم این حکم، مخالف با کتاب قلمداد می‌شود قطع نظر از تعلق شرط به آن؛ و تفاوت ندارد دلیل حرمت آن دلیل لبی یا لفظی باشد پس اشتراط این شرط در ضمن عقد ناگزیر باطل است.

اما مواردی که شرط بر اعتباری از اعتبارات باشد، مانند شرط بر اینکه این شیء، ملک کسی قرار بگیرد یا غیر وارث، مالک ارث شوند و یا زنی مطلقه بشود:

شرطی که در معامله واقع می‌شود، گاهی تحت ید و اختیار مشروط علیه است، مانند وصیت که هر شخصی می‌تواند ثلث مالش را به کسی بعد از وفاتش تملیک کند، بدین معنا که مالک کردن دیگران بر ثلث مالش تحت اختیار خودش است؛ یعنی اختیار تملیک کردن به دیگری را شارع به او داده است و در این صورت مانعی از صحت اشتراط در ضمن عقد وجود ندارد. گاهی این اعتبار تحت قدرت مکلف نیست. پس این شرط شرعاً نافذ نخواهد بود؛ مانند اشتراط عید شدن حری و گاهی چون نیاز به مبرز خاصی دارد، مانند طلاق و نکاح که نیازمند به سبب خاص هستند. این گونه شرط‌ها، شرط مخالف با شرع قلمداد می‌شود پس نافذ نخواهد

۱. «من اشترط شرطاً سوی کتاب الله فلا يجوز ذلك له ولا عليه».

۲. «كل شرط مخالف كتاب الله فهو رد».

۳. «من اشترط شرطاً مخالفاً كتاب الله عزوجل فلا يجوز على الذي اشترط عليه و المسلمون عند شروطهم فيما وافق لكتاب الله».

بود. چون این گونه اعتبارها شرعاً صحیح نیست؛ بنابراین هنگامی که متعلق شرط واقع شوند، ناگزیر صحیح نخواهند بود. پس ملاک در این گونه موارد، اختیار و قدرت مکلف و یا خارج بودن از اختیار و حیطة قدرت مکلف است؛ و گاهی شرط تعلق می‌گیرد بر حکم شرعی وضعی یا تکلیفی، مانند اینکه غیر وارثی را وارث قلمداد کنیم در نظر شرع؛ و شرط بر اینکه شرب خمر را در حکم الهی حلال قلمداد کنیم و این اشتراط فعل غیر است چون تنها شارع مشرع است. پس التزام به این شروط معنا ندارد چون خارج از قدرت ملتزم و مشروط علیه است (و به نوعی محال است).

مقتضای اصل، هنگام شک در مخالفت با کتاب و سنت:

شرطی که موافق با کتاب و سنت است و یا مخالفتی با کتاب و سنت ندارد، پرواضح است که این شرط نافذ است و اگر شرطی مخالف با کتاب و سنت بود این شرط باطل و غیر نافذ است که این نکته صریح نصوص بود؛ بنابراین اگر شرطی محرز شد که از قبیل نوع اول یا نوع دوم است تکلیف نفوذ شرط و عدم نفوذ آن مشخص است؛ اما اگر در شرط مورد نظر شک کردیم و مردد شدیم که آیا این شرط مخالف با کتاب و سنت هست یا مخالفتی ندارد، اگر قائل به جواز تمسک به عام در شبهات مصداقیه باشیم همان‌طور که بعضی از فقیهان معتقدند، شکی نیست که تمسک به عام برای لزوم وفا به شرط، بی‌اشکال است و قائل به نفوذ شرط مورد نظر می‌شویم؛ اما اگر قائل به عدم جواز تمسک به عام در شبهات مصداقیه باشیم، مجالی برای تمسک به عام نخواهد بود.

بنابراین در این گونه موارد آیا قائل به عدم نفوذ شرط می‌شویم؟ به این اعتبار که شک در مخالفت شرط با کتاب و یا عدم مخالفتش، باعث شک در نفوذ شرط و یا عدم نفوذش می‌شود و مقتضای اصل مسیبی در آن بعد از فقدان اصل سببی عدم نفوذ شرط است. یا قائل به نفوذ و وفا شرط می‌شویم؟ به این اعتبار که مانعی از تمسک به اصالت عدم مخالفت و لو اصل عدم ازلی وجود ندارد چون شرط مخالف با کتاب، عنوان وجودی است؛ مانند خروج عنوان قریشی بودن از عموم حیض زنی که به سن ۵۰ سال رسیده است، پس باید به عموم عام تمسک کنیم بعد از نفی عنوان مخصص توسط اصل عدم ازلی، در نتیجه قائل به نفوذ شرط شویم؟

این مطلب بین فقیهان از نظر تنقیح موضوع عدم مخالفت با اصل عدم ازلی و یا عدم آن محل اختلاف هست. فقیهانی چون شیخ اعظم در *مکاسب* و صاحب *کفایه* و همچنین محقق خوبی قائل به عدم نفوذ شرط شده‌اند.

محقق خویی و امام معتقد هستند که اینجا مجالی برای استصحاب عدم ازلی نیست چون شک در مخالفت شرط با کتاب، گاهی از جهت بقاء حکم شیء و ارتفاع حکم فی نفسه است و گاهی از جهت اینکه آیا شرط، حکم ثابت بر شیء را تغییر می دهد یا حکم با اشتراط تغییر نمی کند؟ اگر شک ما از جهت بقای حکم اولی باشد، استصحاب حرمت شیء یا اباحه حرمت و یا اباحه را اثبات می کند پس مجالی برای شک در مخالفت و یا عدم مخالفت شرط باقی نمی ماند تا اصل عدم مخالفت را جاری کنیم. همان طور که اگر دلیل اجتهادی بر حکم شرعی باشد مجالی برای شک در مخالفت و عدم مخالفت باقی نمی ماند؛ اما اگر شک ما در مخالفت و عدم مخالفت با کتاب از این جهت باشد که آیا شرط، حکم شیء را تغییر می دهد یا خیر، باز این شک محقق نمی شود چون گفتیم ملاک مخالفت با کتاب و سنت، مخالفت قبل از اشتراط است؛ یعنی اگر شیئی قبل از اشتراط محکوم به حرمت باشد پس ناگزیر شرطش هم مخالفت با کتاب تلقی می شود. پس با این مبنا دیگر شکی باقی نمی ماند که آیا اشتراط باعث تغییر حکم می شود یا نه؟ چون شرط باعث تغییر حکم نمی شود و حکم شرط، تابع حکم خود شیء قبل از اشتراط است. پس شکی در مخالفت شرطی با کتاب و سنت باقی نمی ماند. در این صورت نوبت به اصل عدم مخالفت نمی رسد (خویی ۱۴۱۸ ج ۴۰: ۴۳؛ امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۵: ۲۷۰).

نتیجه گیری

صحت شرط عدم مخالفت شرط با کتاب و سنت، مورد اتفاق همه فقهاست لکن در تحقیق مصادیق و تطبیق آن بر موارد، گاهی میان فقها اختلاف نظر پدید می آید، چراکه مواردی در فقه هست که تشخیص مخالفت و عدم مخالفت آن ها با کتاب و سنت مشکل بوده و از این رو نسبت به صحت آن ها در نظریات فقها اختلاف پدیدار شده است.

نظر نهایی امام خمینی در این موضوع این است که اگر شرط، فعل واجب یا ترک حرامی بود مثل اطاعت والدین و عدم شرب خمر چون این شروط موافق با حکم الله هستند قطعاً نافذ خواهند بود؛ و اگر شرط، فعل حرام یا ترک واجب بود، مثل شرب خمر و ترک نماز قطعاً این شرط باطل است به خاطر مخالفت با حکم خدا و تحلیل حرام و تحریم حلال؛ و اگر شرط، اتیان فعل یا ترک فعلی بود که در شرع، حکم لزومی ندارد (مانند استحباب و کراهت)، ادله نفوذ شرط (المؤمنون عند شروطهم) حاکم بر آن خواهد بود. پس از روشن شدن این نکات و مبانی، ثمره این بحث در بعضی فروع مشخص و روشن خواهد شد.

از جمله، آیا شرط ارث در عقد متعه نافذ است یا خیر؟ اشتراط ضمان در عاریه صحیح است یا خیر؟ اشتراط ضمان در اجاره نافذ است یا خیر؟ و اشتراط عدم خروج از وطن برای زوجه چه حکمی دارد؟

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. (بی تا) *کفایة الاصول*، طبعه حجریه.
- ابن زهره، شیخ ابوالمکارم. (بی تا) *الغنیة*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین. (۱۴۱۴ ق) *لسان العرب*، بیروت: دارالفکر.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۱ ق) *کتاب البیح*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ایروانی، شیخ میرزا علی. (۱۴۰۴ ق) *تعلیقیه ایروانی بر مکاسب*، تهران: طبعه حجریه.
- بیهقی، احمد بن حسین بن علی. (۱۴۱۴ ق) *السنن الکبری*، مصر: دایرة المعارف العثمانیه.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ ق) *الوسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت.
- خوبی، سید ابوالقاسم موسوی. (۱۴۰۹ ق) *مبانی العروة الوثقی*، قم: منشورات دارالعلم.
- _____ . (۱۴۱۸ ق) *موسوعه*، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خوئی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ ق) *مفردات الفاظ قرآن*، لبنان: دارا لعلم.
- صدر، سید محمدباقر. (۱۴۱۸ ق) *دروس فی علم الاصول*، بیروت: دارالمنتظر.
- غروی اصفهانی، شیخ محمدحسین. (بی تا) *تعلیقیه اصفهانی بر مکاسب*، بی جا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (بی تا) *العین*، قم: موسوعه لغویه.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۸ ق) *القاموس المحیط*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۳۸۰) *الوافی*، اصفهان: مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع).
- مظفر، محمدرضا. (بی تا) *اصول فقه*، قم: حبیب.
- معلوف، لوئیس. (۱۳۸۶) *المنجد*، تهران: استقلال.
- مغربی، ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی. (۱۳۸۵) *دعائم الاسلام*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- منتصر، عبدالحلیم. (۱۳۸۰) *المعجم الوسیط*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.